

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده حرمت اعانه بر اثم
موضوع جزئی: ادله قاعده_ دلیل دوم: روایات (بررسی طایفه دوم)
تاریخ: ۱۹ دی ۱۳۹۶
مصادف با: ۲۱ ربیع الثانی ۱۴۳۹
جلسه: ۱۷

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در استدلال به روایات بر حرمت اعانه علی الاثم بود، عرض کردیم سه طایفه از روایات برای استدلال ذکر شده است، طایفه اولی که خودش متضمن سه قسم بود روایاتی است که دلالت بر حرمت اعانه بر یک معصیت خاص دارد، استدلال به این روایات ذکر شد و معلوم شد که این روایات دلالت بر مدعا ندارد.

طایفه دوم: روایات دال بر حرمت معونه الظالمین

طایفه دوم، روایات دال بر حرمت معونه الظالمین است، بخش عمده این روایات در باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به، از کتاب التجارة در وسائل ذکر شده است، شاید حدود ۱۷ یا ۱۸ روایت است، این روایات مختلف هستند، یعنی خود عنوانی که در این روایات ذکر شده، عناوین متعددی است، در بعضی از این روایات، اعانه به خصوص ذکر شده است، در برخی روایات از مصاحبت با ظالم بر حذر داشته شده است، طبق برخی از این روایات ستایش ظالم مورد مذمت قرار گرفته، در برخی نیز از تصدی منصب و قبول ولایت از طرف ظالمین نهی شده است، و سرانجام در برخی از روایات موضوع رضایت به ظلم و دوست داشتن بقاء ظالم مورد تعرض قرار گرفته است. علی ای حال این روایات بعضاً از نظر سندی مشکل دارند، برخی نیز دلالتاً محل اشکال هستند، همه این روایات لازم نیست در اینجا ذکر شود، ما به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم تا نهایتاً ببینیم آیا این روایات دال بر حرمت اعانه علی الاثم است یا خیر.

روایت اول

اولین روایت، روایت ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین (ع) است: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ صُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ»^۱ بر حذر باشید از مصاحبت و هم‌نشینی با عصیانگران و گناهکاران و یاری و کمک به ظالمان.

از نظر سندی روایت معتبر است، تنها در مورد ابراهیم بن هاشم یک بحثی مطرح است که توثیق خاص ندارد اما قدحی هم در مورد او وارد نشده، و طبق تصریح برخی از رجالیون از اجلا است، لذا مجموعاً سند این روایت معتبر است و چه بسا صحیح‌تر باشد، چون به غیر از ابراهیم بقیه راویان ثقه و امامی هستند و در مورد او هم مشکلی وجود ندارد.

^۱ . کافی، ج ۸، ص ۱۴، ح ۴۲ و وسائل، ج ۱۷، ص ۱۷۷، باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به، ح ۱.

تقریب استدلال

چه بسا به هر دو فقره این روایت بتوانیم تمسک کنیم.

۱. «ایاکم و معونة الظالمین»

فقره ثانیه بر حذر داشتن از معونه الظالمین است، یعنی «ایاکم و معونة الظالمین»، ایاک دلالت بر منع دارد و چه بسا دلالت آن بر منع و حرمت، از صیغه نهی صریح تر است، ایاک و حرمة الظالمین، یعنی به ظالمین یاری نرسانید، معونه به معنای کمک و یاری به ظالمین است.

ابتدا منظور از ظالم در این روایت باید به درستی معلوم شود، در صورتی این روایت می تواند دلالت بر حرمت اعانه علی الاثم داشته باشد که مقصود از ظالم کسی باشد که ولو برای یکبار ظلم کرده است، هر چند ملکه ظلم در او نباشد و نیز منوط به این است که به خصوص حکام جور و غاصبین دستگاه خلافت انصراف نداشته باشد، پس این روایت به دو شرط می تواند بر حرمت اعانه علی الاثم دلالت کند:

الف) یکی اینکه ظالم به کسی گفته می شود که ظلم کرده باشد، ولو برای یک مرتبه، و ظلم هم اثم است، قهراً وقتی حرمت اعانه بر ظالم به عنوان ظلمش ثابت شود، (ظلم به عنوان یک اثم)، این می شود از مصادیق حرمت اعانه علی الاثم، اما اگر کسی گفت ظالم به معنای «من اتصف بملکة الظلم» است یعنی کسی که کار او ظلم است و ملکه ظلم در او وجود دارد، آن گاه نمی تواند دلالت بر حرمت اعانه علی الاثم داشته باشد. چون بر این اساس دیگر اعانه به ظالم به عنوان صاحب ملکه ظلم حرام است نه مطلق ظالم، لذا اعانه بر اثم را شامل نمی شود.

ب) شرط دیگر این که ظالم به معنای حاکم جور و غاصب خلافت به معنای خاص خودش که در عصر ائمه متداول بوده است نباشد، ظاهراً در این روایت قرینه ای نیست که آن را حمل بر دستگاه جور و ظالم به معنای غاصب و حاکم جائز به معنای اصطلاحی و خاصش بکنیم، إلا اینکه در ذیل این روایت آمده است، (که بعد از منع از مصاحبت با گناه کاران و کمک به ظالمین می فرماید) «احذروا فتنتهم و تباعدوا من ساحتهم»، از فتنه آنها بر حذر باشید و از اطراف آنها دوری کنید، ممکن است این جمله را کسی قرینه بگیرد بر اینکه در اینجا دستگاه های خلافت و حکام جور زمان معصومین (ع) مقصود است و به همین جهت بحث دوری از فتنه آنها و دور شدن از اطراف آنها متعلق امر و دستور قرار گرفته است، به هر حال این مبتنی بر این است که ما این نهی را یک قضیه ی شخصیه و خارجییه بگیریم ولی دلیلی ندارد بر اینکه ما این را یک قضیه شخصیه بدانیم.

پس اولاً مقصود از ظالم، یعنی کسی که متصف به ملکه ظلم شده است، نباشد، چون اگر مقصود از ظالم این باشد آنوقت نمی تواند دلیل بر مدعا باشد، ما می خواهیم حرمت اعانه علی الاثم را ثابت کنیم، پس باید حتی اگر یک ظلم از کسی صادر شد اطلاق ظالم بر آن بشود و آنوقت منع از کمک به ظالم به اعتبار ظلم آن که مصداق اثم است، منع از اعانه بر اثم شود و دلالت کند بر حرمت اعانه علی الاثم.

شاید گفته شود از ذیل روایت که در بعضی از نقل‌ها وارد شده است، حداقل بتوانیم استفاده کنیم که کسی که یک ظلم می‌کند، هم مشمول روایت است ولی مشکل این است که حتی اگر اطلاق ظالم هم بر او شود، ولی دلیل و توجیهی ندارد که نهی از بر حذر داشتن از فتنه آنها یا ساحتشان مطرح شود، پس ظهور در این دارد که این ظالم یعنی کسی که کار او ظلم است و این ظلم برای او ملکه شده است، لذا کسی که یکبار معصیت و ظلم کند متعلق نهی نیست، اگر این باشد دیگر دلالت بر حرمت اعانه علی الاثم ندارد.

اللهم إلا أن يقال، که در اینجا الغاء خصوصیت کنیم، یعنی بگوییم: اگر هم ظالم به معنای کسی باشد که صاحب ملکه ظلم است، ولی ملکه ظلم خصوصیت ندارد، بلکه مطلق ظلم مبعوض و ممنوع است، لذا ما از این شخص الغاء خصوصیت می‌کنیم، می‌گوییم: یاری مطلق ظالم ولو به ارتکاب یک ظلم در این روایت منع شده است و نیز خود ظلم خصوصیت ندارد بلکه مطلق اثم منظور است. آنوقت بتوانیم با این دلیل و این توجیه اثبات کنیم حرمت اعانه علی الاثم را.

اما واقعیت آن است که این الغاء خصوصیت بلا وجه است، صریحاً روایت منع کرده است از معونه ظالمین آن هم کسانی که ملکه ظلم در آنها وجود دارد، قرینه‌ای که این را تقویت می‌کند دستور بر برحذر بودن از معاشرت با عاصی است، آنجا هم بعید است که مقصود این باشد که کسی اگر یکبار معصیت کرد از او دوری کنید، اگر اینگونه باشد همه باید از هم دوری کنند، برای اینکه بالاخره معصیت از افراد سر می‌زند، آنچه باید مراقب بود تا در انسان تاثیر نگذارد و لعل به همین دلیل منع شده است از معاشرت با گناهکاران، کسی است که اصلاً گناهکاری او تبدیل به ملکه شده است، دائماً یا همواره یا اکثر اوقات در حال گناه و معصیت است، اشتها به عصیان دارد و قهراً اگر هم نشینی با او صورت بگیرد تاثیرات سوء اخلاقی و تربیتی دارد و به همین دلیل منع شده است از همنشینی با گناهکاران و معصیت‌کاران.

لذا در مجموع به نظر می‌رسد این فقره یعنی «ایاکم و معونه الظالمین» دلالت بر حرمت اعانه علی الاثم ندارد. البته به نظر برخی یک ضمیمه‌ای اگر صورت بگیرد ممکن است این استفاده را بتوانیم بکنیم که در آخر عرض می‌کنم.

۲. «ایاکم و مصاحبه العاصین»

فقره دیگر منع از همنشینی و مصاحبت با گناهکاران است، «ایاکم و مصاحبه العاصین»، سه وجه برای تقریب استدلال به این فقره از این روایت بر حرمت اعانه علی الاثم می‌توانیم ذکر کنیم:

وجه اول: اولویت است به این بیان که اگر مصاحبت و همنشینی با عاصی حرام باشد به طریق اولی اعانه عاصی بر گناه حرام است، این مبتنی بر این است که ما وجه منع از همنشینی با عاصی را عصیان و گناه او بدانیم، اگر این وجه منع باشد، قهراً اعانه بر عصیان و معصیت و گناه به طریق اولی حرام است.

وجه دوم: اینکه اساساً خود همنشینی یک مصداق اعانه علی الاثم باشد، یعنی این همنشینی با عاصی به عنوان یکی از مصادیق اعانه بر اثم اینجا متعلق منع واقع شده است. پس باید به نوعی منع از یک مصداق اثم از آن فهمیده شود تا کلاً اعانه بر اثم حرام باشد.

این قابل قبول نیست چون ما مطلق مصاحبت را نمی‌توانیم بگوییم اعانه علی الاثم است.

وجه سوم: الغاء خصوصیت از مصاحبت است، یعنی بگوییم درست است که در این روایت از مصاحبت منع شده است اما همنشینی و مصاحبت خصوصیت ندارد، بلکه به طور کلی هر نوع تعامل با گناه‌کار و معصیت‌کار حرام است. از جمله تعاملاتی که کسی می‌تواند با عاصی داشته باشد یاری کردن او بر اثم است.

این هم شاید قابل قبول نباشد چون واقعه معلوم نیست که این حرمت شامل مطلق تعامل شود، شاید به خاطر اینکه هم نشینی و رفاقت یک آثار تربیتی و اخلاقی دارد، این ممکن است کم کم زمینه‌گرایش به گناه و معصیت را در آن فراهم کند به همین جهت می‌بایست از مصاحبت و هم نشینی خودداری کند.

سوال:

استاد: همنشینی و مصاحبت یعنی مخلوط شدن و رفاقت به نحوی که تاثیرگذار باشد، این روایت منع کرده است با «ایاک» دلالت ایاک بر منع صریحتر از نهی است، پس منع کرده است از مصاحبت با عاصی، ما می‌گوییم وقتی مصاحبت حرام است، به طریق اولی اعانه بر اثم حرام است، این بر فرض این است که این دلالت بر حرمت داشته باشد، اگر کسی بگوید اساساً این دلالت بر حرمت ندارد، آنوقت در مورد معونه الظالمین چطور؟ آنجا می‌توانید بگویید که دلالت بر حرمت ندارد؟ به نظر می‌رسد ظهور در حرمت دارد بلکه بالاتر از ظهور است.

پس از این سه وجه، وجه اول قابل قبول است ولی همانطور که گفته شد مشکل این است که نهی به مصاحبت یا همنشینی با عاصین معتلق شده و عاصی یعنی کسی که اهل معصیت است و معصیت او غلبه دارد بر اطاعت او لذا نمی‌تواند شامل عاصی به معنای یکبار عصیان‌گری شود. به همین جهت مطلق اثم را شامل نمی‌شود.

لذا روایت اول در مجموع به نظر می‌رسد دلالت بر حرمت اعانه علی الاثم ندارد.

روایت دوم

روایت دوم: «من مشی مع ظالم لیعینه وهو یعلم أنه ظالم فقد خرج من الإسلام»^۱، کسی که بسوی ظالمی حرکت کند تا او را کمک کند درحالی که می‌داند او ظالم است، از اسلام خارج شده است، این به ضمیمه روایت شانزدهم همین باب که در همان کتاب است «إذا کان یوم القیامة ینادی مناد: این الظلمة، این أعوان الظلمة، این أشباه الظلمة حتی من بری لهم قلما أو لاق لهم دواة»، وقتی روز قیامت برسد منادی ندا می‌دهد که ظالمان کجایند، یاری کنندگان ظالمان کجایند، شبیه ظلم کنندگان کجا هستند، حتی کسانی که قلمی را برای آنها تراشیده است و یا دواتی را برای آنها فراهم کرده‌اند.

آنوقت در ادامه دارد: «فیجتمعون فی تابوت من حدید، ثم یرمی بهم فی جهنم»، همه اینها، ظالمین و اعوان ظالمین و اشباه ظالمین، در یک تابوت از آهن مجتمع می‌شوند و به وسیله آن همه بسوی جهنم برده می‌شوند.

تقریب استدلال: لولا مشکل سندی از نظر دلالتی کاملاً روشن است که اعوان ظلمه هم حتی در حد فراهم کردن قلم و دواة بسوی جهنم برده می‌شوند و از این معلوم می‌شود عون ظلمه حرام است و عذاب جهنم که بر این کار ذکر شده

^۱ . تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۴؛ وسائل، ج ۱۷، ص ۱۸۲، باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به، ح ۱۵.

خود دلیل بر حرمت این کار است. وجه استدلال به این روایت معلوم است که ظلم به عنوان اثم حرام باشد و اعانه بر آن، اعانه بر اثم شود.

بررسی روایت دوم

ولی این در صورتی است که ظلمه را ما ظلمه جور و دستگاه خلافت غاصب نگیریم و نیز ظلمه مقصود کسانی باشند که حتی با یکبار ظلم هم مشمول این روایت شوند و این خیلی بعید است.

سوال:

استاد: اینکه آیا مقصود عون در جهت ظلم است یا عون به ظالم در امور عادی زندگی، از روایات بدست می‌آید که عون به ظالم در جهت ظلم که قدر متیقن از این روایت است، عون به ظالم در غیر جهت ظلم «من الامور عادیه» به شرطی که تقویت کند او را بر ظلم، این هم مشمول روایت است، اما اگر عون به ظالم بشود در جهتی که به ظلم مربوط نمی‌شود و حتی منجر به تقویت آن هم نمی‌شود، این ظاهراً از مورد روایت خارج است.

سوال:

استاد: آن روایت مربوط به حبّ بقاء ظالم است. عنوان آن فرق می‌کند، اول اشاره کردم، عناوینی که در روایات آمده، مختلف است، صفوان فقط همین قدر میل داشت که او سالم برگردد که اجرت او را بدهد، آن هم لا لجهة الظلم، بلکه برای منفعت خودش، اما در عین حال آن هم مورد مذمت قرار گرفت.

از جهت ظلم کسی که ملکه ظلم را دارد، بله معلوم است، تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است، اما ظلم چه کسی؟ کسی که کار و پیشه او ظلم است، اما اینکه یکبار ظلم کند، آیا اینقدر با شدت و غلظت باید نهی شود؟

اگر ظلم به این معنا منظور باشد همه ما به یک نوعی ظالم هستیم. در اینجا ظلم به معنای تعدی به حقوق مردم است، اصلاً ظلم به ربّ و ظلم به نفس از موضوع بحث ما خارج است، بالاخره استدلال یا بر این پایه استوار است که ظلم به معنای عام باشد که در این صوت ظلم و تعدی به دیگران را در بر می‌گیرد یا مقصود خصوص تعدی به حقوق دیگران که در این صورت استدلال واضح است.

روایت سوم

در روایتی نسبتاً طولانی این جمله آمده است «مَنْ عَلَّقَ سَوْطًا بَيْنَ يَدَيِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جَعَلَهُ اللَّهُ حَيَّةً طَوُّهَا سَبْعُونَ أَلْفَ ذِرَاعٍ، فَتَسَلَّطُ عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا» می‌فرماید: اگر کسی تازیانه‌ای را به سلطان جائر بدهد، خداوند آن را تبدیل به یک مار می‌کند که طول آن هفتاد هزار ذراع است و آن را بر او مسلط می‌کند در آتش جهنم، در حالی که خلود در نار دارد.^۱

^۱ . عقاب الاعمال، ص ۳۳۱، ح ۹؛ وسائل ج ۱۷، ص ۱۸۱، باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به، ح ۱۴۱.

تقریب استدلال: این هم در واقع دلالت می‌کند بر حرمت تهیه مقدمات و اعانه بر ظلم، اگر خاطرتان باشد ما در مورد اعطاء العصا لضرب الیتیم بحث داشتیم که آیا اعطاء عصا برای زدن یتیم، مصداق اعانه علی الاثم است یا خیر؟ آنجا عرض کردیم این مصداق اعانه است، اگر ما این را از آن قبیل بدانیم، می‌تواند این مصداق اعانه علی الاثم باشد.

بررسی روایت سوم

ولی مسئله این است که در اینجا اعطاء تازیانه به سلطان است، یعنی اینجا مقصود از ظالم مطلق ظلم نیست، ظالم یعنی حاکم جور، بحث دستگاه خلافت است، این در کلمات ائمه کاملاً مشهود است که حساسیت عجیبی داشتند به یاری ظالمان به معنای حاکمان، یعنی کسی که دستگاه او دستگاه ظلم است و به صورت نهادینه ظلم می‌کند. لذا از این روایت نمی‌توانیم حرمت اعانه علی الاثم را استفاده کنیم، زمانی می‌توانیم حرمت اعانه علی الاثم را استفاده کنیم که ظالم به معنای کسی باشد که ظلم می‌کند، ولو برای یک بار، نه دستگاه ظلم و نه صاحب ملکه ظلم، لذا دلالت این روایت هم محل اشکال است هر چند از نظر سندی هم جای گفتگو و بحث دارد.

روایت چهارم

روایت طلحة بن زید عن ابی عبدالله (ع) قال: «العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلاثه»، عامل به ظلم و یاری کننده ظلم و راضی به ظلم هر سه در ظلم شریک هستند.

تقریب استدلال: دلالت این روایت خیلی خوب است، یعنی به صراحت بحث اعانه را مطرح کرده است، ظلم هم به عنوان وصف ظلم و فعل ظلم آمده است، این مطلق است، نه ظالم به معنای کسی که ملکه ظلم دارد و نه حاکمان دستگاه جور که بخصوص ظلم آنها مورد نظر باشد، این مطلق است، لذا دلالت این روایت خوب است، یعنی ما می‌توانیم حرمت اعانه بر اثم را از این روایت استفاده کنیم چون ظلم هم اثم است، لذا از آن حرمت اعانه علی الاثم استفاده شود، منتهی برخی این روایت را سنداً بخاطر محمد بن سنان مورد اشکال قرار داده‌اند، سند روایت این است «عن محمد بن یعقوب عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن طلحة بن زید عن ابی عبدالله (ع)». ولی به نظر می‌آید محمد بن سنان ثقة است، و لذا هم دلالت این روایت خوب است و هم سند آن.

روایت پنجم

«عن محمد بن عذافر عن ابيه قال: قال ابو عبد الله (عليه السلام): يا عذافر نبتت أنك تعامل ابا ايوب و الربيع فما حالک اذا نودی بک فی اعوان الظلمه؟ قال: فوجم ابی، فقال له ابو عبد الله (عليه السلام): لما رای ما اصابه: ای عذافر انما خوفتک بما خوفنی الله عز و جل به، قال محمد: فقدم ابی فما زال مغموما مکروبا حتی مات»^۱.

محمد بن عذافر از پدرش که می‌گوید امام صادق به من فرمود که: عذافر خیردار شدم که تو با ابا ایوب و ربیع تعامل و ارتباط داری، (اینها از کارگزاران منصور عباسی بودند)، چه حالی می‌شوی وقتی که تورا مورد خطاب قرار بدهند، در زمره اعوان ظلمه؟ پدرم وقتی این را شنید، ناراحت شد، و بعد از آن امام صادق وقتی حالت ناراحتی عذافر را دید به او

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۱۶؛ وسائل، ج ۱۷، ص ۱۷۷، باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به، ح ۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۱۰۵، ح ۱؛ وسائل، ج ۱۷، ص ۱۷۸، باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به، ح ۳.

فرمود: عذافر من تورا ترساندم به چیزی که خداوند تبارک و تعالی به آن چیز مرا ترساند. محمد می‌گوید وقتی پدرم آمد ناراحت و غمگین بود تا از دنیا رفت. (ما نسبت به مسئله ظلم خیلی مشکل داریم، یعنی حساسیتی که ما نسبت به بعضی شعائر دینی داریم نسبت به ظلم نداریم، به راحتی هم از کنار آن عبور می‌کنیم ولی نسبت به یک سری مسائل خیلی حساسیت داریم، در حالی که در فرهنگ دینی و فرهنگ اهل بیت اینگونه نیست، مسئله ظلم خیلی مهم است).

بررسی روایت پنجم

این روایت در واقع دلالت می‌کند بر حرمت عون و یاری ظالمان و حاکمان جور، و لذا نمی‌توانیم از این روایت حرمت اعانه بر مطلق ظلم را استفاده کنیم، و بعد نتیجه بگیریم اعانه بر اثم حرام است.

جمع بندی طایفه دوم روایات

در مجموع اگر بخواهیم راجع به این بخش از روایات جمع‌بندی داشته باشیم باید بگوییم: فی الجمله برخی از این روایات بر حرمت اعانه بر ظلم دلالت دارند. آن هم به نحو مطلق، فقط تنها مسئله‌ای که می‌ماند این است که ظلم خصوصیتی داشته و دارد که اعانه بر آن حرام است، مثل آنچه که ما در مورد معصیت‌های خاص، مثل خمر و قتل نفس ذکر کردیم، اگر خصوصیت از این روایات استفاده شود، کار مشکل می‌شود، الغاء خصوصیت از مسئله ظلم هم کار ساده‌ای نیست، چون از مجموع این روایات و روایاتی که به همین مضمون در جاهای مختلف وارد شده می‌توانیم بفهمیم که شارع اهتمام خاصی به مسئله ظلم داشته است، اهتمام شارع به بعضی از امور مثل مسئله ظلم موجب می‌شود که یک خصوصیتی برای ظلم وجود داشته باشد که اعانه بر آن حرام باشد، الغاء خصوصیت از ظلم هم کار مشکلی است، یعنی این که ما بگوییم شارع ظلم را مورد نهی قرار داده، لآئه اثم، (به عنوان اینکه یکی از مصادیق اثم)، این الغاء خصوصیت مقداری مشکل است، هرچند بگوییم این ظلم اختصاص به ظلمه دستگاه جور ندارد، هرچند بگوییم این منحصر در کسانی که ملکه ظلم دارند نیست، بلکه مطلق ظالم را در بر می‌گیرد، اما مع ذلک خود ظلم یک خصوصیتی دارد که به اعتبار آن ما دیگر نمی‌توانیم حرمت اعانه علی الاثم را از این روایات استفاده کنیم.

اللهم إلا أن يقال، یک ضمیمه‌ای بیاوریم و به کمک آن بخواهیم این را اثبات کنیم، یعنی این روایات را به ضمیمه آیه «لا تعاونوا علی الاثم» در نظر بگیریم و بگوییم حرمت اعانه علی الاثم از آن استفاده می‌شود، به این صورت که بگوییم: به حسب آیه، «لا تعاونوا علی الاثم و العدوان»، نهی کرده از تعاون بر اثم و عدوان، عدوان هم از نظر حکمی با اثم مساوی باشد، آن‌گاه اگر اثم به معنای مطلق اثم و گناه باشد، و منظور از عدوان هم ظلم باشد، (چنانچه اشاره هم کردیم)، یعنی بگوییم آیه نهی می‌کند از یاری بر مطلق گناه و خصوص ظلم یعنی تعدی به حقوق ناس، که از قبیل عطف خاص بر عام شود، آن‌گاه چه بسا بتوانیم بگوییم این روایات به کمک آن آیه دلالت بر حرمت اعانه علی الاثم می‌کند.

«والحمد لله رب العالمین»